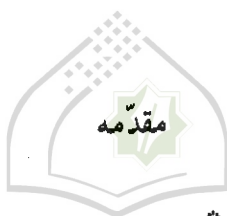


ریشه‌های گسترش اسلام و تشیع در ایران (۱)

عبدالهادی احمدی

گروه تاریخ اسلام



اشاره‌ای به ضرورت این پژوهش*

قبل از پرداختن به شناخت ریشه‌های گسترش اسلام و تشیع در ایران، توجه به ضرورت پرداختن به این موضوع و نتایج و کارآییهای آن، بایسته خواهد بود. چرا که موضوعات و مسائل علمی و پژوهشی، هر اندازه که حضور جدّیتر و ملموستری در حیات فرهنگی، اجتماعی و سیاسی نسل موجود داشته باشد، بهتر می‌تواند ارزشگذاری شود و شوق مخاطبانش را به تأمل و تحقیق در آن زمینه، برانگیزد.

تاریخ، با همه ابهامهایش، دست کم در این زمینه فروگذار نکرده است که قبل از ظهور اسلام، سرزمین حجاز در جاهلیت به سر می‌برد و حتی از داشتن حکومت و مدیریت اجتماعی محروم بود. در حالی که دو امپراتوری بزرگ آن روزگار - روم و ایران - از نظر نظم اجتماعی و اقتدار سیاسی و مظاهر مادی تمدن برتر از سایر جوامع به شمار می‌آمدند.

* - بر خود لازم می‌دانم از همکار فاضل جناب آقای صدیقی‌نسب که در کار تحقیق مقاله حاضر

این جانب را یاری رسانده‌اند سپاسگزاری کنم.

تاریخ، این نکته را نیز بروشنی و بی‌هیچ تردید ثبت کرده است که همان مردم بدوی و همان جامعه ابتدایی و امّی، پس از ظهور اسلام، گام در مسیر تعالی و تکامل نهاد تا آنجا که به تمدنی نیرومندتر از سایر جوامع و به دانش و فرهنگی غنی دست یافت.

اسلام به عنوان یک باور و اندیشه و ارزش، از مرزهای عرب گذشت و دژهای تمدن فرسوده ساسانیان را تسخیر کرد و به دهها سرزمین و قلمرو دیگر نفوذ یافت، و امروز نیز یکی از بزرگترین ادیان جهان به شمار می‌آید که بخش عظیمی از جغرافیای انسانی و طبیعی زمین را دربرگرفته است.

اسلام از آغاز پیدایش تاکنون، در کنار موفقیت‌های چشمگیر و گسترده‌اش از کینه‌توزیهای دشمنان فارغ نبوده است.

منکران اسلام، همواره در صدد بوده‌اند تا به هر وسیله ممکن ارزشهای آن را بی‌رنگ و وارونه جلوه دهند و بی‌شک در این میان هر گروهی، هدفی ویژه را دنبال می‌کرده است.

صلیبیان و مستشرقان مسیحی و یا قلم به دستان صهیونیست، از جمله پیشقراولان ستیزه‌جویی با اسلام بوده‌اند که در جهت اغراض خود علاوه بر کشیدن تیغها و حمله به مرزها، قلم خود را با کینه‌توزی به خدمت گرفتند و با عیبجویی و تحلیلهای مغرضانه به تحریف واقعیت‌های تاریخی پرداختند و نفوذ شگرف اسلام به قلوب ملت‌ها را، کشورگشایی و سلطه‌جویی قلمداد کردند.

در این جا البته نمی‌خواهیم بگوییم که فرمانروایان مسلمان و کسانی که در طول تاریخ به نام اسلام بر ملت‌های مسلمان حکومت کرده‌اند، همه صالح و نیکخواه بوده و انگیزه کشورگشایی نداشته‌اند ولی سخن در این است که آنچه بنای اسلام را در کشورهای فتح شده استوار کرد و در قلبها نفوذ داد، فتوحات نظامی و سلطه‌های سیاسی عرب نبود، و دلیل بارز آن، این که همین ملت‌ها بارها علیه سلطه سیاسی عرب بر جهان اسلام شوریدند و دست سلطه آنان را کوتاه کردند ولی همچنان به اسلام و ارزشهای اسلامی پایبند ماندند.

گذشته از مستشرقان، طیف‌ها و گروه‌های دیگری نیز تلاش می‌کنند تا حضور اسلام را در سرزمینهای غیر عرب، ناشی از غلبه نظامی و به حکم اجبار قدرتهای سیاسی عرب در روزگار گذشته معرفی کنند و می‌کوشند تا هرگونه ارزش حقیقی و محتوایی برنامه‌ها و پیام‌های اسلام و تأثیر آنها در گسترش شریعت محمدی و استقبال امت‌ها از آئین توحیدی

رسول خاتم النبیین را انکار کنند!

از سوی دیگر برخی تحلیلگران غیرشیعی و گاه مستشرقان غیرمسلمان، برای مخدوش ساختن اندیشه شیعی و اصالت تشیع، تلاش کرده‌اند تا گرایش ایرانیان را به اندیشه شیعی، نوعی حرکت سیاسی و انشعاب متکی بر حس ناسیونالیستی و ملیت‌گرایی معرفی کنند و هویت فرهنگی و ارزش دینی و الهی آن را مورد تردید قرار دهند.

بنابراین دو جریان و دو تبلیغ مغرضانه در این میان وجود دارد:

۱- منتسب کردن مسلمانی ملت‌های غیر عرب به کشورگشایی‌ها و سلطه‌های سیاسی - نظامی فرمانروایان عرب!

۲- مرتبط ساختن تشیع و اندیشه شیعی به مواضع سیاسی ایرانیان در قبال حکومتها و سلطه‌های عربی و معرفی تشیع به عنوان مذهبی ساخته و پرداخته ایرانیان!

جالب است که وقتی ما در مقام ابطال جریان نخست برمی‌آییم، بسیاری از عالمان و متفکران اهل سنت را نیز در کنار خود می‌بینیم که با ما همصدا می‌شود و اتهام یاد شده را از ساحت اسلام به دور می‌شمرند. اما زمانی که به رد و ابطال جریان دوم می‌پردازیم، بسیاری از آن هم‌نویان را نه در کنار خود، بل در مقابل خویش می‌یابیم!

غرض از ترسیم ویژگی‌های این دو منظر و دو میدان، یادآوری این حقیقت است که اصولاً در نقد و تحلیل جریانها، اگر پیشداوری، تعصب و غرض‌ورزی راه یابد، ارجی برای تحقیق بر جای نمی‌ماند پس اگر بناست کنکاشی در شناخت ریشه‌ها صورت گیرد - چه ریشه‌گرایی ایرانیان به اسلام و چه ریشه‌گرایی آنان به تشیع - بهتر آن است که در همه میدانها، مدارک معتبر و ملاک‌های همسان مورد توجه قرار گیرند. نه آن که براساس منابع تاریخی و قوانین اجتماعی گرایش ایرانیان به اسلام را امری طبیعی و ارزشی معرفی کنیم ولی در گرایش ایرانیان به تشیع از مدارک عینی تاریخی و منابع معتبر روی گردانیم و به جای تحقیق به تخطئه ذهنی روی آوریم.

سعی ما در این پژوهش، پایبندی به اصولی است که یاد کردیم و از آنجا که تاریخ و منابع تاریخی را بستر تحقیق قرار داده‌ایم، سعی خواهیم کرد تا هر نظریه‌ای را براساس مدارک تاریخی مطرح کنیم.

البته از این نکته غافل نیستیم که تاریخ و تاریخنگاری و تاریخ‌نگاران از مقام عصمت

برخوردار نیستند و قطعاً تنگناهای سیاسی و نارساییهای اطلاعاتی و گرایشها و تعصبات در تدوین تاریخ بی تأثیر نبوده است! ولی نکته این است که جریانهای مختلفی که اسلام و یا تشیع ایرانیان را به عوامل مختلف نسبت می دهند و هر کدام به نحوی سعی دارند تا در این میان به حقانیت اسلام و یا اصالت تشیع خدشه وارد آورند، به کدام شواهد و مدارک استناد می جویند؟ آیا به منابع تاریخی نگاشته شده توسط مسلمانان اتکا می کنند و یا به منابع تاریخی و تحلیلهای ارائه شده توسط مستشرقان و اسلامشناسان غیرمسلمان؟! و یا این که اصولاً به نقلها و آرای هیچ یک اعتماد ندارند و خود به تصویر و تحلیل ذهنی می پردازند و براساس حدس و گمان اظهار نظر می کنند!

اگر به سخنان و نقلهای تاریخنگاران مسلمان اعتماد دارند، ما نیز از همان منابع سود خواهیم جست و اگر به تاریخنگاران و نظریه پردازان و اسلامشناسان غیرمسلمان اتکا دارند، باید دلیل بیاورند که دیرآمدگان قافله تمدن - یعنی آنان که در دوره تمدن اسلامی روزگاری دانشی و حقارت خود را می گذرانیده اند و بعدها در رشته های مختلف علمی از منابع اسلامی وام گرفته اند - چگونه می توانند قابل اعتمادتر از تاریخنگاران مسلمان باشند که مسایل را از نزدیک دیده و یا شنیده و حوادث را در زمان رخداد آنها ثبت کرده اند. چه دلیلی دارد که تاریخنگاران مسلمان در نقلها و تحلیلهای تعصب داشته باشند ولی تاریخنگاران صلیبی و صهیونی از چنین اتهامی مبرا باشند!

و اما در صورتی که هر دو گونه منابع غیرقابل اعتماد شناخته شوند، استدلالها مبتنی بر نظریه پردازی ها و حدس و گمانها باشد چه دلیلی دارد که این گونه استدلالها ریشه در پیشداوریه ها و تعصبات نداشته، بعلاوه که در این صورت با فقدان مدارک معتبر و حتی غیرمعتبر، استدلالها بکلی مخدوش و فاقد ارزش خواهد بود.

بنابراین اگر بناست، اظهارنظری عالمانه و آگاهانه و قابل تأمل صورت گیرد، عاقلانه ترین و پسندیده ترین راه - از میان راه های سه گانه یاد شده - اعتماد بر منابعی است که تدوین آنها به زمان وقوع حادثه نزدیکتر و شواهد و قرائن صحت در آنها مشهودتر است. امید آن که مقالات آتی در این بخش بتواند با ملاکهای صحیح پژوهشی به بررسی ریشه های گسترش اسلام و تشیع در ایران بپردازد و بدون پیشداوری ذهنی، با ارائه مدارک کافی، نتیجه گیری لازم را، برای مخاطب میسر سازد.

غُلِبَتِ الرُّومُ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ
بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ.

روم ۲-۳

سرآغاز انحطاط ساسانیان

آخرین دوره جنگهای خانمانسوز ایران و روم ۵۹۳-۶۲۸م که در دوره خسرو پرویز روی داد، نخست به پیروزی ایرانیان انجامید و سپاهیان ساسانی از مصر تا آسیای صغیر را به تصرف خود آوردند، اما در نهایت شکست سنگینی را از رومیها متحمل شدند و تمام متصرفات خود را از دست دادند و سپاهیان رومی به کناره‌های دروازه‌های تیسفون رسیدند!^۱ شکست تشکیلات عظیم جنگی ساسانیان به سود مسلمانان بود و آنان را از هجوم ارتش ساسانیان به شبه جزیره عربستان - که پیش از آن نیز سابقه داشت^۲ و می‌توانست موجودیت مسلمانان را به خطر اندازد - مضمون داشت که بحق نوید شادی برای مؤمنان بود و قرآن به آن اشاره کرده است.^۳

شکست نظامی زمینه شکست سیاسی ساسانیان

شکست نظامی ساسانیان آغازگر فروپاشی جدی بود و تصفیه‌های درونی سردمداران حکومت را تشدید کرد و به سرپیچی و حرکت گریز از مرکز حکام محلی انجامید. سرانجام خسرو پرویز به سبب همین اختلافات زندانی شد و سپس به قتل رسید. پس از او فرزندش شیرویه ۶۲۸م برای حفظ تاج و تخت تمام برادران و نزدیکان خود را به قتل رسانید. اما طولی نکشید که خود بر اثر بیماری طاعون درگذشت. پسرش اردشیر نیز قربانی همین درگیریها شد و تا روی کار آمدن یزدگرد سوم ۶۳۲م دست کم ده تن به حکومت رسیدند.^۴ حکومت‌های کم دوام شاهزادگان ساسانی نشان دهنده شکاف عمیق در میان طبقات بالای

جامعه ساسانی بر سر قدرت و حکایتگر بحران و ناآرامی در جامعه بود. طبقات فرادست یعنی مغان، نجبا و اشراف و فرماندهان سپاه که موقعیت خود را در خطر می‌دیدند هر کدام برای تثبیت منافع خویش تلاش می‌کردند.

تعارضهای عقیدتی و جنگ قدرت در حکومت ساسانیان

آخرین دوره این کشمکشها از زمان خسرو پرویز (۵۹۰-۶۲۸م) آغاز شد^۵ که با حمایت رومیان روی کار آمده بود و گرایش به مسیحیت داشت. از این‌رو موبدان که بعد از «کرتیر»^۶ قدرت و نفوذ بسیار زیادی به دست آورده بودند، سخت به مخاطره انداخت. در حالی که قدرت موبد موبدان در دوره ساسانیان به حدی بود که می‌توانست در صورت اختلاف رئیس دبیران و فرمانده کل سپاه و موبد موبدان بر سر انتخاب پادشاه، پس از مشورت با خاصگان روحانی خود درباره گزینش پادشاه تصمیم بگیرد.^۷ آنان علاوه بر این در سراسر قلمرو ساسانی صاحب املاک زراعی پهناوری بودند^۸ با این همه موبدان زرتشتی با گسترش روزافزون دین مسیح در قلمرو ساسانی^۹ و تبلیغ مانویت^{۱۰} در شمال شرق قلمرو ساسانی و فعالیت طرفداران مزدک که در میان طبقات عامه مردم پایگاه وسیعی داشت^{۱۱} روبرو بودند. موبدان نیز با تعصب و بی‌تسامح به تعقیب و آزار ملحدان و پیروان دیگر ادیان می‌پرداختند^{۱۲}. و در صورتی که مشاهده می‌گردید کسی از پیروان زرتشت به آن ادیان گراییده است اعدام می‌شد^{۱۳} این سختگیری و عدم تسامح و عدم کارآیی دین زرتشتی مردم را آماده پذیرش شرایط تازه می‌کرد.

نقش اشراف در استثمار مردم

نجبا و اشراف زمیندار که بیشتر حکومت ولایات را برعهده داشتند طبقه نیرومند دیگری را تشکیل می‌دادند. اینان در ولایات مالک زمینهای پهناور بودند و در اواخر دوره ساسانیان نقش مهمی در عزل و نصب شاهزادگان ساسانی داشتند.^{۱۴} نجبا علاوه بر دارا بودن امتیازهای بسیار، زندگی و مرگ مردم را در اختیار خود می‌دانستند،^{۱۵} از آنجا که اکثریت مردم در جامعه ساسانی کشاورز بودند که طبق قانون آزاد به شمار می‌رفتند، اما عملاً برده بودند و نجبا آنها را با اراضی و دهکده‌ها خرید و فروش می‌کردند. آنان مکلف بودند در

زمان جنگ به عنوان سرباز پیاده نظام خدمت کنند.^{۱۶} در حالی که فاقد تجهیزات مناسب بودند و بیشترین صدمات را در جنگها متحمل می شدند.^{۱۷} مردم علاوه بر پرداخت مالیات سرانه به دولت مرکزی، پیشکشهای مرسوم و اجباری نوروز و مهرگان را نیز تحمل می کردند.^{۱۸}

عوامل اجتماعی، اقتصادی و سیاسی نارضایی مردم

در کنار رنجها و فشارهایی که مردم از دیرباز بر دوش می کشیدند، ناگزیر از تحمّل مشکلات بیست و چهار ساله جنگ ایران و روم و تلفات و قحطی و مالیاتهای ناشی از آن بودند. طغیان رودخانه های دجله و فرات و سپس شیوع طاعون در این منطقه که تلفات فراوان از خود به جای گذاشت^{۱۹} این فلاکتها را تشدید می کرد. مجموعه این حوادث امپراتوری ساسانیان را به اندازه ای ناتوان کرده بود که حکومت قادر نبود حتی حملات دسته های پراکنده اعراب بیابانگرد را که به قصد غارت هجوم می آوردند، دفع کند.^{۲۰}

ضعف ساسانیان و اقتدار سیاسی اعراب

ضعف ساسانیان از دید اعراب همجوار نیز پوشیده نماند، آنها به خالد بن ولید که از جانب ابوبکر مأمور عراق شده بود اطلاع دادند که ایرانیان درگیر اختلافات درونی هستند.^{۲۱} خالد بدون آن که با مقاومت جدی ایرانیان روبرو شود، حملات خود را در کناره غربی رود فرات تا بالای رودخانه محل تقاطع مرز ایران و روم ادامه داد.^{۲۲} از این زمان مرکز خلافت در جریان کامل اوضاع ایران قرار گرفت و این نکته از سخن عمر هنگامی که ابو عبیده ثقفی را مأمور فتح ایران کرد، کاملاً پیداست. خلیفه به او چنین گفت:

«تو به سرزمین مکر و خدعه و خیانت و زورگویی می روی، سرزمینی که مردمش در انجام اعمال گستاخ و بدان آگاهند، سرزمینی که مردمش خیر را فراموش کرده و هیچ از آن نمی دانند».^{۲۳}

تهاجم سپاهیان مسلمان به فرماندهی ابو عبیده ثقفی در حالی صورت می گرفت که به علت کشتار شاهزادگان ساسانی، در میان ایشان مردی که شایستگی تصدی مقام شاهی را داشته باشد به دشواری یافت می شد. از این رو تاج شاهی را بر سر پوران - دختر

خسرو پرویز - گذاشتند.^{۲۴} مورخان از عدالت پوران یاد می‌کنند که خود نشان‌دهنده وضعیت یأس‌آور اجتماعی و سیاست شاهان قبل‌ی بویژه، خسرو پرویز است. وی با توجه به جنگ‌های ممتد و طولانی با رومیان و داشتن درباری پرخرج و پرتجمل، پس از جنگ، خزانه‌ای انباشته از زرو و سیم که حاصل غارت و وصول مالیات‌های گوناگون بود، از خود به جا گذاشت.^{۲۵} به هر حال پادشاهانی که بعد از خسرو پرویز روی کار آمدند، قدرتی نداشتند و ملعبه نجبا و موبدان بودند. و پس از مدتی کوتاه به قتل می‌رسیدند. یکی از نجبای اواخر دوره ساسانیان رستم فرخزاد بود که نایب‌السلطنه به شمار می‌آمد و قدرت بسیار داشت.^{۲۶} وی نخست مخالف فرمانروایی یزدگرد سوم بود اما با شورش، احتمالاً به سرکردگی فیروزان، روبرو شد. شورشیان او را به ضعف حکومت و شکست در برابر مسلمین متهم می‌کردند.^{۲۷}

یزدگرد سوم، آخرین پایگاه قدرت ساسانیان

به هر حال، یزدگرد جوان که در ۶۳۲م روی کار آمد نیز نتوانست بر مشکلات چیره شود و با حملات فزاینده مسلمانان روبرو گردید و عمر که متوجه تمرکز قدرت در تیسفون شده بود حتی اعراب اهل رده را که ابوبکر آنها را در فتوحات شرکت نمی‌داد، به خدمت گرفت.^{۲۸} و سپاهیان کمکی را یکی پس از دیگری روانه عراق کرد. ساسانیان خود را ناگزیر از رویارویی جدی در برابر مسلمانان دیدند و رستم خود برای مقابله با مسلمانان به سوی قادسیه شتافت. اما در راه قادسیه حوادثی رخ داد که بوضوح انحطاط و فساد جامعه ساسانی را می‌نمایاند. سپاهیان در مسیر خود اموال و ناموس رعایا را به زور می‌گرفتند و اعمالی از این دست چندان وسعت یافت که رستم در میان سپاه برخاست و سخنانی به شرح زیر ایراد کرد:

ای گروه پارسیان! به خدا آن مرد عرب راست می‌گفت: به خدا اعمال ما سبب زبونی ما شده، به خدا رفتار عربان که با ما و مردم در حال جنگند از رفتار شما بهتر است. خدا به سبب رفتار نیکو و عدالت و پیمان‌داری و نیکی، شما را بر دشمنانتان پیروز می‌گرداند و بر بلاد مسلط می‌کند. اکنون که از آن رفتار روی گردانده‌اید و این کارها را در پیش گرفته‌اید، خدا وضع شما را تغییر می‌دهد و بیم هست که قدرت را از شما بگیرد.

وی پس از این سخنان دستور داد چند تن از غارتگران را گردن زدند و سپس به راه خود به طرف قادسیه ادامه داد.^{۲۹} او که از ضعف و انحطاط سپاه و دربار آگاهی داشت و تمایل طبقات فرودست را به پیوستن به مسلمانان دریافته بود^{۳۰} در جنگ با مسلمین تعلل می‌ورزید و سه بار خواستار ملاقات با سفرای مسلمین شد و تلاش می‌کرد تا مسلمانان را بدون جنگ و خونریزی بازگرداند.^{۳۱} اما موفق نشد و جنگ در محل قادسیه آغاز گردید.

سیاستهای غلط جنگی ساسانیان

از آنجا که در این گونه نظامها جان افراد فاقد ارزش است، اجساد کشته‌شدگان را در نبردگاه رها می‌کردند^{۳۲} که سبب کاهش قدرت تحرک سربازان می‌شد و قطعه قطعه شدن اجساد آنان در زیر پای اسبها روحیه سپاهیان را بشدت تضعیف می‌کرد و همین را می‌توان از عوامل شکست ایرانیان در جنگ قادسیه به شمار آورد. ساسانیان برای جلوگیری از فرار و یا احتمالاً پیوستن سپاهیان به صفوف مسلمانان، افراد را با زنجیر به یکدیگر بسته بودند،^{۳۳} با این همه گروههایی از ایرانیان به صفوف مسلمانان پیوستند و به نفع آنان جنگیدند.^{۳۴} سرانجام ساسانیان با وجود تجهیزات بهتر و سپاهیان بیشتر شکست خوردند و رستم به دست مسلمانان کشته شد.^{۳۵} ساسانیان پس از جنگ قادسیه سپاه دیگری در بابل به رهبری نخیرخان، مهران رازی، هرمزان و به فرماندهی فیروزان گردهم آوردند، اما آنان به خاطر اختلافات داخلی، پس از درگیری کوتاهی عقب‌نشینی کردند،^{۳۶} ساسانیان در بیشتر جنگهای با مسلمین سپاهیان را با زنجیر به یکدیگر می‌بستند تا از صحنه جنگ فرار نکنند از آن جمله در جنگ اصفهان ۲۱ هـ زنجیرهای ده نفری و یا پنج نفری و سه نفری وجود داشت.^{۳۷} این کار از تحرک سپاهیان بشدت می‌کاست و روحیه آنان را تضعیف می‌کرد که این خود یکی از عوامل مهم شکست قطعی و کشتار فراوان در جنگها بوده است.

اختلاف حکمرانان و شکستهای نظامی

با این همه، حکمرانان ایالتهای ساسانی در آتش اختلاف نیز می‌سوختند و این اختلافها به حدی بود که حتی حمله خارجی که همه آنان را مورد هدف قرار داده بود، قادر نبود آنان را متحد کند، آنان حتی سعی می‌کردند به کمک اعراب مسلمان، یکدیگر را از صحنه رقابت

خارج کنند.^{۳۸} آنها از پادشاه ساسانی اطاعت نمی‌کردند و او را در جنگ یاری نمی‌دادند، با توجه به این که شدت حملات و قدرت و سرعت فتوحات مسلمانان را درک کرده بودند.^{۳۹} سرانجام امپراتوری ساسانی فرو ریخت و سرزمینهای ایران سریعتر از آنچه مسلمانان انتظار داشتند تصرف شد. ایرانیان با پیوستن به صفوف مسلمین و شرکت در جنگها و یا راهنمایی سپاهیان مسلمان و تسلیم ذخایر سلطنتی زوال حکومت ساسانی را شتاب بخشیدند.

سرانجام یزدگرد که چیزی جز عنوان شاهنشاهی نداشت با دربار و حرمسرای خود در حالی که هزار نفر آشپز و هزار نفر نوازنده و هزار نفر یوزبان و هزار نفر با زبان و گروه بسیار دیگری به عنوان خدمه او را همراهی می‌کردند،^{۴۰} از برابر سپاهیان مسلمان شهر به شهر عقب‌نشینی کرد سپس برآن شد با گنجینه‌هایی که همراه داشت به چین پناهنده شود اما بیشتر سربازانش از این که پادشاه، مردم و سرزمین خویش را رها کند بشدت مخالفت کردند و از او خواستند تا با مسلمین صلح نماید و یا در صورت پناهندگی گنجینه‌ها را که متعلق به مردم است، رها کند، اما به نتیجه نرسیدند و کارشان به جنگ کشید و سرانجام یزدگرد را فراری دادند.^{۴۱} و در نهایت در مرو به دست آسیابانی به قتل رسید.^{۴۲}

گرایش ایرانیان به اسلام

در نخستین رویارویی مسلمانان با ایرانیان به فرماندهی خالد بن ولید نامه‌ای به فرمانده سپاه پارسیان نوشته شد:

بدانید، هر کس که گمراهی را رها کند و به سوی قبله ما نماز گزارد و فرمانهای خدا و پیامبر ما را اطاعت کند و شهادت دهد به آنچه ما گواهییم و دشمنی با ما را رها کند، او از ماست و ما از او بیم و اگر در پناه ما قرار گیرد و جزیه (مالیات سرانه) بپردازد، او نیز در امان است و اما هر که دشمنی با ما را می‌خواهد به میدان بیاید...^{۴۳}

در ابتدا مسلمانان به طور کلی در همه جنگها، نخست ایرانیان را به اسلام دعوت می‌کردند و به همه کسانی که مسلمان می‌شدند، نوید تساوی حقوق و برابری با فاتحین را

می دادند و در صورتی که حاضر به قبول اسلام نمی شدند، تنها به جزیه اکتفا می کردند.^{۴۴} حتی از مسلمان شدن آنان که نخست دست به شمشیر می بردند و سپس مغلوب و تسلیم می شدند ابراز شادمانی می کردند.

آزادی در انتخاب مذهب

در این مورد داستانی از فتح اسکندریه در مصر به شرح زیر آمده است:

اسرای که در جنگ ما بود گرد آوردیم، مسیحیان نیز اجتماع کرده بودند. اسیران را یکی یکی می آوردیم و او را بین پذیرفتن اسلام و یا پیوستن به مسیحیت آزاد می گذاشتیم، چنانچه اسلام را انتخاب می کرد با صدای بلند، بلندتر از زمانی که روستایی فتح می شد، تکبیر می گفتیم و سپس او را به طرف خود می آوردیم و اگر به مسیحیت می پیوست مسیحیان شعار می دادند و به سوی خودشان می بردند و ما جزیه بر او قرار می دادیم و شدت اندوهناک می شدیم به گونه ای که گویا کسی از مسلمانان به آنان پیوسته باشد. این شیوه تا پایان به اجرا درآمد. یکی از آنهایی را که آورده بودیم، ابومریم [کنیه ای که بعد از مسلمان شدن برای خود انتخاب کرده بود] بود... که پدر و مادر و برادرانش مسیحی بودند، پذیرفتن اسلام و یا مسیحیت را به او پیشنهاد کردیم و او اسلام را انتخاب کرد، به سوی خودمان آوردیم، پدر و مادر و برادرانش نیز هجوم آوردند و او را به طرف خود می کشیدند تا جایی که لباسهایش از هم درید...^{۴۵}

تأثیر رفتار شایسته مسلمانان در روح ایرانیان

سخنان رستم فرخزاد نیز حکایت از نحوه رفتار مسلمانان با ملل مغلوب دارد، وی هنگامی که سربازانش به غارت روستاها و تجاوز روستاییان دست زده بودند ضمن نکوهش کار آنان عامل پیروزی مسلمین را رفتار خوب و ستم روا نداشتن و وفای به عهد و نیکی به مردم می شمارد.^{۴۶} بر اثر همین رفتار خوب سپاهیان مسلمان بود که ایرانیانی حتی پیش از آمدن سعدبن وقاص به عراق و با وجود این که مسلمانان در جنگ پل تقریباً شکست خورده بودند، مسلمان شدند.^{۴۷} اینان در حقیقت پل آشنایی ایرانیان بین النهرین با اسلام و مسلمانان بود و با توجه به این امر به نظر می رسد که مردم برای تکمیل اطلاعات قبلی خود به دیدن

سفرایی که عازم دربار یزدگرد می شدند، فراهم می آمدند.^{۴۸} درباریان نیز پس از سه دوره ملاقات با سفرای مسلمان، بویژه آخرین سفیر، گرایش مردم را به مسلمانان درک کرده و این گونه واکنش نشان می دهند:

«به خدا سوگند سخنانی گفت که بندگان ما به سوی او می گرایند».^{۴۹}

پیامهای اسلام، نوید رهایی برای ایرانیان

نابسامانی حکومت ساسانیان و خشم مردم که در یورش کفشگر به سوی خسرو پرویز تجلی یافت^{۵۰} و علاقه مندی طبقات ضعیف به اسلام را رستم فرخزاد نیز درک می کرد، از این رو در جنگ با مسلمانان تعلل می ورزید و سعی داشت که سپاهیان مسلمان را به صورت مسالمت آمیز از جنگ منصرف کند.^{۵۱} اما مسلمانان موقعیت ساسانیان را نیک می دانستند از این رو برای جذب ایرانیان به اسلام از هیچ کوششی دریغ نمی کردند. در شهر مدینه حتی پیش از اعزام سپاه به طرف عراق، سلمان فارسی مأموریت یافته بود که مسؤول تبلیغات و ارشاد و راهنمایی ایرانیان باشد.^{۵۲} اما از این که آیا سلمان فارسی بتنهایی مأمور ارشاد بوده است و یا همکاران ایرانی دیگری از ایرانیان بحرین و یمن (که سابقه ای در اسلام داشتند) و تازه مسلمانان ایرانی (که پیش از اعزام سعد به طرف عراق ایمان آورده بودند) داشته است یا نه، و همچنین از میزان فعالیت و ثمربخشی کارهای او اطلاع دقیقی در دست نیست. با این همه مسلمان شدن گروهی از ایرانیان سپاه رستم پیش از جنگ قادسیه از ثمره تلاشهای او می تواند به شمار آید. این گروه از ایرانیان با آموزش دادن چگونگی از پای درآوردن فیلها که^{۵۳} پیش از این در جنگ پل از عوامل مهم شکست مسلمین گردیده بود، نقش مهمی در شکست ساسانیان ایفا کردند. سرانجام پس از شکست ساسانیان و کشته شدن رستم فرخزاد گروه دیگری از سربازان دیلمی و فرماندهان دژبانی سپاه به مسلمانان پیوستند و در کنار مسلمانان با باقیمانده سپاه بی سردار که هنوز مقاومت می کردند، وارد نبرد شدند و در پایان برای تشویق این تازه مسلمانها و به پاس خدماتشان، برابر با دیگر جنگجویانی که از ابتدا در جنگ شرکت کرده بودند، غنایم جنگی تعلق گرفت.^{۵۴}

نقش ایرانیان در پیروزی مسلمانان بر ساسانیان

پس از جنگ قادسیه مردم ایران هنگامی که متوجه شدند یزدگرد در صدد جمع آوری و انتقال گنجینه های سلطنتی و فرار از تیسفون است و به منظور جلوگیری از عبور سپاهیان مسلمان از دجله، تمام پلها را شکسته و قایقها را از رودخانه دور کرده است،^{۵۵} خود را به فرمانده سپاهیان مسلمان سعد بن وقاص رسانیدند و گفتند:

«چه نشسته ای! اگر سه روز بگذرد، یزدگرد هر آن چه در تیسفون هست با خود

می برد».

مردم به این نیز بسنده نکردند و سپاهیان مسلمان را به سوی تیسفون هدایت کردند^{۵۶} و حتی برای تصرف شهر منجنيق در اختیار مسلمانان قرار دادند^{۵۷} اما شهر تیسفون دارای استحکامات نظامی بود و مسلمانان قادر به تصرف قهری شهر نبودند و تنها به محاصره شهر ادامه دادند. سرانجام به سبب عدم حمایت مردم از مدافعان شهر و عقب نشینی آنان به قسمت کاخ مسلمانان به شهر راه یافتند که می توان آن را از نتایج تلاشهای ارشادی سلمان فارسی به شمار آورد. او در این مدت توانست شیوه رفتار اسلام و مسلمانان را به ایرانیان بشناساند که در واکنش مردم به هنگام ورود سپاهیان مسلمان به شهر کاملاً مؤثر واقع شد. گزارشگر مسلمانی که خود در ورود به شهر حضور داشته است و از نحوه ورود سپاهیان مسلمان به شهر و واکنش ایرانیان سخن به میان آورده است، می گوید:

... مردم از سپاهیان مسلمان ترس و رعبی به دل نداشتند و به کسی برخورد نکردند

که از آنان وحشت کند و یا بترسد بجز آنهایی که در کاخ پناه و موضع گرفته بودند.

سرانجام آنها که در کاخ پناه گرفته بودند نیز پس از سه روز جنگ مأیوسانه با مسلمانان، بر اثر کوششهای سلمان فارسی تسلیم شدند.^{۵۸} با سقوط تیسفون پایتخت ساسانیان ساکنان آن نواحی امان یافتند، اگر چه برخی از آنان از ساسانیان حمایت و یا به نفع آنان خانه هایشان را ترک کرده بودند.^{۵۹}

حضور ایرانیان در کنار رزمندگان مسلمان

ایرانیان بویژه آنها که مسلمان شده بودند، دوش به دوش اعراب مسلمان تا زوال کامل امپراتوری ساسانیان جنگیدند از آن میان گروه «الحمراء» را می توان نام برد که به عنوان

واحدی قبیله‌ای با قبایل «ایاد»، «عک»، «عبدالقیس» و اهل هجر همپیمان شده بودند.^{۶۰} آنها در جنگ جلولا و بعد از آن به صورت دسته‌ای مستقل و منظم شرکت کردند. بخشی از این نیرو پس از پیروزی مسلمانان در جلولا به همراه گروهی از اعراب مسلمان به فرماندهی «قعقاع بن عمر» به تعقیب سپاهیان ساسانی پرداختند و تا خنقین پیش رفتند و شهر حلوان (قصر شیرین) را به تصرف خود درآوردند و سرانجام سعدبن وقاص پس از فراخوانی قعقاع، یکی از ایرانیان به نام «قبادبن عبدالله» را که اهل خراسان بود، به فرماندهی سپاه خط مقدم جنگ با ساسانیان منصوب کرد، این سپاه مأمور حفظ سرحدات و وصول جزیه از ساکنان آن بود.^{۶۱} بخشی دیگر از این نیرو پس از پیروزی مسلمانان در جنگ موصل در این منطقه مستقر شدند و پس از احضار «عبدالله بن معتم» فرمانده این سپاه، «مسلم بن عبدالله» که پس از اسارت در جنگ قادسیه مسلمان شده بود، از جانب سعدبن وقاص به فرماندهی سپاه موصل منصوب شد.^{۶۲} اما موضوع قابل توجه در این دو سردار که می‌تواند بیانگر کیفیت ترکیب سپاه باشد، آن است که این دو به جای نام حقیقی پدرشان خود را منسوب به «عبدالله» (بنده خدا) کرده‌اند و در دومی حتی تغییر نام مشاهده می‌شود: «مسلم بن عبدالله» (مسلمان فرزند بنده خدا) که شیفتگی این تازه مسلمانان را به اسلام می‌رساند. در کنار این شیفتگان به اسلام گروه دیگری نیز به چشم می‌خورد که اگر چه هنوز بصیرت کافی برای پذیرش اسلام نیافته بود، اما از حکومت ساسانیان بشدت متنفر بود و برای زوال آنان گرایش به همکاری با مسلمین داشت. مسلمانان از این نیروها نیز بهره می‌گرفتند، از آن جمله در پادگان موصل در کنار دیگر نیروهای مسلمان، از این گونه سربازان استفاده می‌شده است.^{۶۳}

ایرانیان سواد عراق که پس از شکست ساسانیان در جلولا و فتح موصل به دست مسلمانان از خطر هجوم دوباره ساسانیان کاملاً رهایی یافته بودند، دسته دسته برای صلح با مسلمانان می‌شتافتند.^{۶۴} یزدگرد در شهر اصفهان پناه گرفته بود و در صدد تهیه نیرو برای جنگ دیگری با مسلمین بود و بدین منظور دسته‌هایی از سپاهیان را برای جمع‌آوری نیرو به این طرف و آن طرف گسیل می‌داشت. یکی از این دسته‌ها به استعداد ۱۰۶ نفر و به فرماندهی فردی به نام «سیاه» پس از خروج از اصفهان سربازانش را گرد آورد و آنها را به مسلمان شدن و پیوستن به مسلمین ترغیب کرد و پس از توافق سربازان، «شیرویه» را به اتفاق ده نفر از چابکسواران برای تعیین شرایط خود نزد مسلمین فرستاد و پس از تأیید آن از

جانب خلیفه مسلمان شدند، و در فتح شوشتر و پیرامون آن نقش مهمی ایفا کردند و مسلمانان نیز پاداش آنها را از غنایم جنگی بیش از دیگر سربازان قرار دادند.^{۶۵} این نیرو که شش نفر فرمانده لایق (سیاه، خسرو، فریدون، سارویه، شهریار، شیرویه) را در میان خود داشت، به نظر می‌رسد پس از فتح خوزستان بر تعداد سربازانش افزوده شده باشد و به احتمال قوی همین نیرو به همراه پنج دسته از سپاهیان عرب مسلمان در مرزهای بین اهواز و فارس مستقر شده بودند تا از رسیدن نیروهای کمکی ساسانیان در جنگ نهند جلوگیری کنند.^{۶۶} و در پایان پس از پیروزی مسلمانان سهمی برابر با دیگر جنگجویانی که مستقیماً در جنگ شرکت داشتند، به آنها پرداخت شد.^{۶۷}

همان گونه که پیش از این ذکر شد سپاهیان ناراضی یزدگرد که حاضر به ترک سرزمین خود و انتقال گنجینه‌ها به چین نبودند ضربه نهایی را بر پیکره پوسیده حکومت ساسانیان وارد آوردند و پس از تصاحب ثروتها با مسلمانان صلح نمودند و تمام اموال را تسلیم آنها کردند و هر یک از آنها به سرزمینهای خود بازگشتند.^{۶۸}

این بررسی کوتاه نشان می‌دهد که برخی از ایرانیان اعم از مسلمان و یا غیرمسلمان در شکست قطعی ساسانیان و زوال حکومتشان دوش به دوش دیگر مسلمانان جنگیدند و یا در تصرف شهرهای این سرزمین آنها را راهنمایی کردند، زیرا مسلمانان را مردمی دیندار و باوفا می‌دانستند، آنها حتی پس از پیروزی مسلمین در جنگها و یا در تصرف تیسفون در جمع آوری گنجینه‌های شاهی و سپردن آنها به مسلمین کمک شایانی کردند.^{۶۹} و علاوه بر آن در تأسیس دیوان و بنای مسجد کوفه و ساختمانهای اداری مسلمانان را یاری دادند.^{۷۰} و خلیفه دوم در جنگهای خود با ساسانیان از مشورت ایرانیان برخوردار بود.^{۷۱}

گرچه ایرانیان، مسلمانان را در رفتار، بهتر از ساسانیان یافتند و بسیاری مسلمان شدند اما سرعت فتوحات و عدم آمادگی مسلمین برای اداره این سرزمین وسیع و گرایش برخی از مسلمین به غنایم و ثروتها و در پیش گرفتن سیاستهای ناسنجیده، آن گرایش روزافزون مردم به اسلام که تا تصرف تیسفون و جنگ جلولا در میان ایرانیان رواج داشت، کم‌کم به ضعف گرایید که بدین موضوع در صفحات آینده خواهیم پرداخت.

مآخذ

- ۱- گیرشمن، رومن: *ایران از آغاز تا اسلام*، ترجمه محمد معین، تهران، علمی فرهنگی، چاپ پنجم، ۱۳۶۴، ص ۳۶۷، ۳۶۸.
- ۲- نولدکه، تئودور: *تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان*، ترجمه عباس زریاب، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۸، ص ۱۱۶، ۱۱۰، ۳۶۳، ۳۵۳.
- ۳- *سوره روم*، آیه ۱.
- ۴- ابن مسکویه، احمد بن محمد: *تجارب الامم*، به کوشش ابوالقاسم امامی، تهران، دار سروش، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۱۴۴، ۱۴۳؛ ابن الاثیر، عزالدین ابی الحسن علی: *الکامل فی التاریخ*، داوود / دار بیروت، ۱۳۸۶/۱۹۶۶، ج ۲، ص ۴۱۶، ۴۳۴، ۴۴۸؛ ابن خلدون، *العبر تاریخ ابن خلدون*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، پرچم، چاپ اول، ۱۳۶۳، ج ۱، ۵۰۸، ۵۰۴، ۵۰۳؛ هوار، کلیمان: *ایران و تمدن ایرانی*، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۶۳، ص ۱۳۷؛ صفا، ذبیح الله: *خلاصه تاریخ سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ایران از آغاز تا پایان عهد صفوی*، تهران، امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۵۶، ص ۵۵، ۵۲.
- ۵- *تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان*، ص ۵۲۴؛ مشکور، محمدجواد: *تاریخ سیاسی ساسانیان*، تهران، دنیای کتاب، چاپ اول، ۱۳۶۶، ج ۲، ص ۱۱۵۰، ۱۱۵۱.
- ۶- کرتیر یا تنسر: یکی از شخصیتهای مهم مذهبی دین زردشتی است که بیش از هفتادسال نفوذ فوق العاده‌ای در دولت ساسانیان داشت و با سختگیری و تعصب با مذاهب بیگانه چون مسیحیت، یهودیت، بودایی، برهمنی و مانوی مبارزه کرد. رک: *تاریخ سیاسی ساسانیان*، ج ۱، ص ۱۰۳-۱۱۰.
- ۷- *ایران و تمدن ایرانی*، ص ۱۶۳.
- ۸- همان، ص ۱۵۲.
- ۹- کریستن سن: *ایرانیان در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید دیلمی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۷۱، ص ۳۶۵-۴۱۸.
- ۱۰- *ایران از آغاز تا اسلام*، ص ۳۸۲-۳۸۴.
- ۱۱- *تاریخ ایرانیان و عربها...*، ص ۶۹۵؛ *ایرانیان در زمان ساسانیان*، ص ۴۷۸، ۴۷۷؛ زرین کوب، عبدالحسین: *تاریخ مردم ایران قبل از اسلام*، تهران، امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۶۴، ص ۴۶۷.
- ۱۲- *ایران و تمدن ایرانی*، ص ۱۵۳؛ *ایرانیان در زمان ساسانیان*، ص ۳۶۳.

کتابخانه
موزه و مرکز اسناد
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

- ۱۳- ایرانیان در زمان ساسانیان، ص ۴۱۰.
- ۱۴- ایران در زمان ساسانیان، ص ۶۴۹، ۶۵۰.
- ۱۵- ایران در زمان ساسانیان، ص ۶۶۲؛ لمتون، ا.ک. س: مالک و زارع در ایران، ترجمه منوچهر امیری، تهران، علمی فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۶۲، ص ۵۸.
- ۱۶- تاریخ ایران از آغاز تا اسلام، ص ۳۷۳، ۴۱۱؛ مالک و زارع در ایران، ص ۵۷.
- ۱۷- تاریخ ایران از آغاز تا اسلام، ص ۳۷۷؛ ایرانیان در زمان ساسانیان، ص ۴۳۰.
- ۱۸- ایران و تمدن ایرانی، ص ۱۵۶.
- ۱۹- ایران در زمان ساسانیان، ص ۶۴۶؛ ایران و تمدن ایرانی، ص ۱۳۶.
- ۲۰- فرای، ر - ن: ایران؛ از اسلام تا سلاجقه، ترجمه حسن انوشه، تهران، سپهر، چاپ اول، ۱۳۶۴، ص ۱۱۱، ۱۱۲.
- ۲۱- ابن اعمش، ابی محمد احمد: الفتوح، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۹۸۶، ج ۱، ص ۷۸.
- ۲۲- طبری، محمد بن جریر: تاریخ الامم و الملوک، قاهره، مطبعة الاستقامة، ۱۳۵۸/۱۹۳۹، ج ۲، ص ۵۵۱، ۵۸۳.
- ۲۳- الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۴۳۷؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۱، ص ۵۰۵.
- ۲۴- الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۴۳۴؛ ابن خلدون، تاریخ ابن خلدون، ج ۱، ص ۵۰۴.
- ۲۵- ایران در زمان ساسانیان، ص ۵۹۱.
- ۲۶- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب: تاریخ یعقوبی، بیروت، دارصادر، افست، نشر فرهنگ اهل بیت، قم، ج ۲، ص ۱۴۳؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۶۳۳.
- ۲۷- تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۶۵۸، ۶۳۳، ۵۰۸؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۴۴، ۱۴۳؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۴۴۸، ۴۴۰؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۱، ص ۵۰۶.
- ۲۸- الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۴۴۱؛ ابن خلدون، تاریخ ابن خلدون، ج ۱، ص ۵۰۶.
- ۲۹- تاریخ الامم و الملوک، ج ۳، ص ۲۴۰، ۲۴۵؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۴۶۰، ۴۵۹؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۱، ص ۵۱۲.
- ۳۰- تاریخ الامم و الملوک، ج ۳، ص ۲۸؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۴۶۴، ۴۶۵؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۱، ص ۵۱۴، ۵۱۵.
- ۳۱- تاریخ الامم و الملوک، ج ۳، ص ۵۲-۳۲؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۴۶۷-۴۶۰.

- ۳۲- تاریخ الامم و الملوك، ج ۳، ص ۵۹؛ الكامل فی التاريخ، ج ۲، ص ۴۷۷.
- ۳۳- ابن ابی الحدید، عزالدین أبو حامد: شرح نهج البلاغه، دار احیاء الکتب العربیة، چاپ اول، ۱۹۵۹، ج ۹ و ۱۰، ص ۹۸.
- ۳۴- تاریخ الامم و الملوك، ج ۳، ص ۲۸.
- ۳۵- تاریخ سیاسی ساسانیان، ج ۲، ص ۱۳۲۹، ۱۳۳۰.
- ۳۶- تاریخ الامم و الملوك، ج ۳، ص ۱۱۴.
- ۳۷- همان، ص ۲۲۶؛ الكامل فی التاريخ، ج ۳، ص ۱۲.
- ۳۸- تاریخ الامم و الملوك، ج ۳، ص ۲۳۱؛ الكامل فی التاريخ، ج ۳، ص ۲۴.
- ۳۹- تاریخ الامم و الملوك، ج ۳، ص ۱۵۸.
- ۴۰- ایران در زمان ساسانیان، ص ۶۵۵، ۶۵۸.
- ۴۱- تاریخ الامم و الملوك، ج ۳، ص ۲۴۸؛ الكامل فی التاريخ، ج ۳، ص ۳۵، ۳۶؛ تجارب الامم، ج ۱، ص ۲۵۶.
- ۴۲- تاریخ الامم و الملوك، ج ۳، ص؟؛ بلاذری، فتوح البلدان...
- ۴۳- الفتوح، ج ۱ و ۲، ص ۷۷.
- ۴۴- صفا، ذبیح الله: خلاصه تاریخ سیاسی و اجتماعی...، ص ۵۹.
- ۴۵- تاریخ الامم و الملوك، ج ۳، ص ۱۹۷.
- ۴۶- تاریخ الامم و الملوك، ج ۳، ص ۲۴ و ۲۵؛ الكامل فی التاريخ، ج ۲، ص ۴۵۹، ۴۶۰.
- ۴۷- تاریخ الامم و الملوك، ج ۳، ص ۱۰؛ الكامل فی التاريخ، ج ۲، ص ۴۵۳.
- ۴۸- تاریخ الامم و الملوك، ج ۳، ص ۱۶؛ الكامل فی التاريخ، ج ۲، ص ۴۵۶.
- ۴۹- الكامل فی التاريخ، ج ۲، ص ۴۶۲، ۴۶۳.
- ۵۰- ایران در زمان ساسانیان، ص ۶۴۲.
- ۵۱- الكامل فی التاريخ، ج ۴، ص ۴۶۲؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۱، ص ۵۱۳.
- ۵۲- تاریخ الامم و الملوك، ج ۳، ص ۹، ۱۲۴؛ الكامل فی التاريخ، ج ۲، ص ۴۵۳.
- ۵۳- تجارب الامم، ج ۱، ص ۲۰۸؛ تاریخ الامم و الملوك، ج ۳، ص ۶۲.
- ۵۴- تاریخ الامم و الملوك، ج ۳، ص ۲۸، ۷۱، ۷۰.
- ۵۵- ایران در زمان ساسانیان، ص؟.

- ٥٦- تاريخ الامم والملوك، ج ٣، ص ١٢٠، ١٢١.
- ٥٧- همان، ص ١١٧.
- ٥٨- همان، ص ١٢٣؛ الكامل في التاريخ، ج ٢، ص ٥١٣.
- ٥٩- تاريخ الامم والملوك، ج ٣، ص ١١٧، ١٣٧.
- ٦٠- همان، ص ٢٨.
- ٦١- همان، ص ١٣٥، ١٤٠، ١٤١، ١٤٦، ١٤٧، ١٥٣؛ الكامل في التاريخ، ج ٢، ص ٥٢١.
- ٦٢- تاريخ الامم والملوك، ج ٣، ص ١٤٦، ١٤٧.
- ٦٣- همان، ص ١٤٦، ١٤٧، ١٥٣.
- ٦٤- همان، ص ٨٥.
- ٦٥- تجارب الامم، ج ١، ص ٢٣٥، ٢٣٦؛ تاريخ الامم والملوك، ج ٣، ص ١٨٥، ١٨٦؛ الكامل في التاريخ، ج ٢، ص ٥٥٢.
- ٦٦- تجارب الامم، ج ١، ص ٢٣٥؛ تاريخ الامم والملوك، ج ٣، ص ١٨٦-٢١٣؛ الكامل في التاريخ، ج ٣، ص ٩.
- ٦٧- تاريخ الامم والملوك، ج ٣، ص ٢١٩.
- ٦٨- تاريخ الامم والملوك، ج ٣، ص ٢٤٨؛ الكامل في التاريخ، ج ٣، ص ٣٦، ٣٥؛ تجارب الامم، ج ١، ص ٢٠٦.
- ٦٩- تاريخ الامم والملوك، ج ٣، ص ٨٠، ١١٩، ٢٠٤، ٢٤٨؛ الكامل في التاريخ، ج ٣، ص ١١٥، ١٤.
- ٧٠- تاريخ الامم والملوك، ج ٣، ص ١٤٨، ١٤٩، ١٥٠؛ تجارب الامم، ج ١، ص ٢٥٩؛ تاريخ سياسي ساسانيان، ج ٢، ص ١٣٥٩.
- ٧١- تاريخ الامم والملوك، ج ٣، ص ٢٢٥؛ ابن مسكويه، تجارب الامم، ج ١، ص ٢٤٠.